

مقایسه تفسیرهای معرفت‌شناختی و  
وجودشناختی از کانت

## وحدت بنیادین معرفت

♦ بیژن عبدالکریمی

اشاره:

با کانت چرخش عظیمی در تاریخ تفکر غربی صورت گرفت و او از محورهای تاریخ فلسفه غرب است. بین او و هایدگر، نسبت‌های متعددی وجود دارد. مهمترین اثر هایدگر کتاب «وجود و زمان» است که به اعتقاد بسیاری مهمترین کتاب فلسفی قرن ۲۰ است. بعد از کتاب «وجود و زمان» هایدگر، بخش عمده‌ای از مهمترین آثار هایدگر در مورد کانت است، یعنی کتاب «تفسیر پدیدارشناسی نقد عقل محض» کانت، و «کانت و مسئله مابعدالطبیعه» که مستقیماً به بحث کانت اختصاصی داده شده است. در واقع هایدگر با کانت دیالوگی برقرار می‌کند و این دیالوگ الگویی می‌شود که هایدگر آن را با متفکران دیگر مثل هگل و نیچه نیز تکرار می‌کند. بین هایدگر و کانت یک نسبت بسیار مهم وجود دارد و این نسبت برمی‌گردد به زبان خاص هایدگر و دشواری زبان او.

\*\*\*

گفته می‌شود زبان هایدگر از زبان هگل نیز دشوارتر است. متفکری که خواهان غلبه و گذر از متافیزیک است، نیازمند زبانی است برای گذر از متافیزیک و این زبان دیگر زبان متافیزیکی نیست و با مشخصات تفکر متافیزیکی سازگاری ندارد. به همین دلیل این زبان نامانوس و بیگانه است. بی‌تردید هایدگر متفکری اصیل است که سرتاسر تاریخ ۲۵۰۰ ساله متافیزیک را مورد تامل قرار داده است. او حدوث ماهیت و سیر این سنت را مورد تامل قرار داده و حتی از پایان این سنت سخن گفته است.

اگر بخواهیم زبان دشوار هایدگر را به زبان مانوس‌تری ترجمه کنیم، یکی پدیدارشناسی و زبان و اصطلاحات خاص پدیدارشناسی هوسرل است و دیگری زبان فلسفه استعلایی کانت است که می‌توانیم تا حدودی تفکر غیرمتافیزیکی هایدگر را به زبان متافیزیکی ترجمه کنیم.

هایدگر با هوسرل شروع کرد و شاگرد او بود، آنچه که هایدگر از پدیدارشناسی برداشت می‌کند به هیچ وجه با آنچه که هوسرل از پدیدارشناسی عرضه می‌کند قابل مقایسه نیست. در واقع با هایدگر در پدیدارشناسی تحولی صورت می‌گیرد، تحولی که حتی

استادش هوسرل نیز از فهم این تحول ناتوان است.

### نسبت متقابل بین کانت و هایدگر

اگر کتاب «نقد عقل محض» کانت نوشته نشده بود، بی‌تردید کتاب «وجود زمان» شکل نمی‌گرفت. در واقع کانت با کتاب نقد عقل محض و انقلاب کپرنیکی خود یک بصیرت بنیادین را برای ما بیان کرد و نشان داد که چگونه سوژه و ایزه در هم تنیده هستند.

چگونه سوژه یعنی انسان در قوام‌بخشی به ایزه یعنی جهان و شیء دخیل است، چطور او با زمان و مکان یعنی با صور ماتقدم شهود و با مقولات فاهمه یعنی آنچه که متعلق به انسان است ایزه را تکون و قوام می‌بخشد، چرا که ما ایزه مستقل از انسان نداریم.

ماحصل انقلاب کپرنیکی کانت این است که ما می‌توانیم از وجود فی‌نفسه در جهان صحبت کنیم، اگر جهانی وجود دارد این جهان برای یک انسان است. انسان در قوام‌بخشی به جهان نقش دارد و همین نیز در مورد هایدگر صادق است.

در وجود زمان به تعبیری دیگر هایدگر همین بینش کانتی را بیان می‌کند که چگونه دازاین یعنی انسان، با جهان یا عالم در هم تنیده است و جهان هیچ

وقت مستقل از انسان یا دازاین نیست و بالعکس و این دقیقاً بصیرت کانتی است.

هایدگر در کتاب وجود زمان همه لوازم نتایج و پیامدهای انقلاب کپرنیکی کانت را نشان می‌دهد. اهمیت تفسیر هایدگر از کانت

کانت بی‌تردید یکی از متفکران درجه یک تاریخ تفکر غربی است و هر متفکر بزرگی در دل خود پتانسیل و امکانات متعددی نهفته دارد، لذا متفکران بزرگ مورد تفسیرهای بزرگ قرار گرفته‌اند، بعد از کانت نیز تفسیرهای بسیار متعددی صورت گرفته است.

اما تفسیری که در دوران ما بیش از هر تغییر دیگری از کانت رایج شده، تفسیرهایی است تحت عنوان پوزیتیویستی یا پوزیتیویستی، تفسیرهایی که مبتنی بر این مفروض است که کانت خواهان نفی امکان متافیزیک و خواهان تثبیت مبانی علم جدید است. امروزه در بیشتر دانشگاه‌های جهان، بخصوص در کشور خودمان، تفسیر و پوزیتیویستی از کانت رایج است. باسپرس درباره کانت چنین می‌گوید: «کانت در مقامی قرار دارد که هیچ‌یک از مفسران او را نمی‌توان هم‌شان کانت قرار داد و در واقع هر شرحی از کانت در



مرتبه و درجه مادون خود متن مورد تفسیر قرار دارد و این حرف قابل قبول است، اما یک استثنا در مورد تفسیر کانت وجود دارد. شاید بتوان گفت هایدگر یگانه متفکری است که تفسیرش از کانت در واقع صرف یک شرح از یک فیلسوف درجه یک نیست، بلکه شرح و تفسیر هایدگر از کانت، خود جزو متون کلاسیک و آثار باقی تفکر غرب است. تفسیر هایدگر از این نظر خاص است که اکثر تفسیرهایی که از کانت صورت گرفته اپیستمولوژیک است به این معنا که کتاب «نقد عقل محض» کانت را مهمترین کتاب معرفت‌شناسی تاریخ تفکر غرب یا لاقال تاریخ فلسفه دوره جدید تلقی کرده‌اند و معتقدند نقد عقل محض، مهمترین مسئله‌اش تعیین حدود معرفت است.

اما تفسیر هایدگر کاملا مغایر با این تفسیر است او معتقد است که کتاب «نقد عقل محض»، مهمترین کتاب اپتولوژیک دوره جدید است و کتابی است در حوزه اپتولوژی و مباحث معرفت‌شناختی. مسئله اصلی کانت وجودشناسی است نه معرفت‌شناسی. مطابق اکثر قریب به اتفاق تفسیرها، کانت می‌کوشد در «نقد عقل محض» جهت‌گیری ضدمتافیزیکی داشته باشد. هایدگر تفسیری ارائه می‌دهد که کاملا مغایر با تفسیرهای رایج است و نشان می‌دهد که کانت خواستار پی‌ریزی بنیادی برای متافیزیک است.

در کتاب وجود و زمان چند خطوط اصلی وجود دارد: مسئله اول: هایدگر به طرح دوباره مسئله وجود می‌پردازد و تمام عمر معنوی و فکری او حول و حوش مسئله وجود بود. از نظر او پرسش از وجود، بنیادی‌ترین پرسش است، نکته دوم: اینکه هایدگر در وجود زمان خواهان ارائه یک سیستم اپتولوژیک نیست، بلکه به طرح اپتولوژی بنیادی می‌پردازد. مسئله دیگر در وجود زمان گذر از سوپزکتیویسم است. هایدگر تاریخ فلسفه غرب را مصادف با تاریخ سوپزکتیویسم می‌داند. سوپزکتیویسمی که در دل اندیشه سقراط و افلاطون مستقر بود و این بذر به آرامی رشد کرد و به صورت درخت تنومندی در دل اندیشه دکارتی درآمد. نقطه اوج سوپزکتیویسم متافیزیک غربی دکارت است و بعد از او همه ما به نحوی در استمرار سوپزکتیویسم دکارتی قرار داریم. یکی از ایده‌های اصلی هایدگر در کتاب وجود زمان تخریب سوپزکتیویسم دکارتی است. در واقع می‌خواهد با تصویر دکارتی از جهان به عنوان سوژه مبارزه کند و نشان دهد که رابطه سوژه - ایزه یعنی رابطه علمی، تئوریک، مفهومی یگانه رابطه‌ای نیست که بین انسان و جهان وجود دارد، برخلاف آنچه که تفکر دکارتی نشان می‌داد.

دکارت نمی‌توانست اثبات کند که چرا جهان وجود دارد و این معضل کماکان در سنت دکارتی باقی ماند و در کانت هم این سنت هنوز معضل است. کانت در نقد عقل محض می‌گوید: جای بسی ننگ و تاسف است که خردمندترین انسان‌ها یعنی فلاسفه هنوز نتوانستند دلیلی برای اثبات وجود جهان خارج اقامه کنند.

هایدگر در کتاب وجود و زمان می‌کوشد به مسئله استعلا جواب دهد و نشان دهد که نه تنها رابطه انسان با جهان امکان‌پذیر است بلکه این رابطه اجتناب‌ناپذیر است و اساسا وجود انسان چیزی نیست جز نسبت داشتن وجود آدمی با وجود، با هستی، با جهان و اینها تعابیری هستند که یک نوع شبکه مفهومی را با هم

تشکیل می‌دهند.

ایده دیگر هایدگر در وجود و زمان این است که انسان را نه بر اساس مقولات، بلکه براساس زمان فهم کند اینکه انسان چیزی جز زمان نیست و اساسا زمان چیزی جز وجود انسان نیست. ایده دیگر هایدگر این است که نشان دهد چگونه زمان افقی را تشکیل می‌دهد تا انسان بتواند با وجود ارتباط برقرار کند. وجود خود را در افق زمان برای آدمی آشکار می‌کند. اینها خطوط کلی بودند که در کتاب وجود و زمان می‌توان تشخیص داد و قاعدتا خطوط دیگری هم وجود دارد.

### خطوط کلی تفسیر هایدگر از کانت

نشان دادن این مسئله که وجود مهمترین بحث کتاب نقد عقل محض است یعنی کانت می‌خواهد به وجودشناسی بنیادین بپردازد از نظر هایدگر، کانت به اپتولوژی بنیادین می‌پردازد. نکته دیگر اینکه در تفسیرهای هایدگر از کانت، هایدگر می‌خواهد نشان دهد که چگونه کانت می‌خواهد از سوپزکتیویسم دکارتی بگذرد و یک نسبت دیگری بین انسان و جهان برقرار کند. همچنین می‌کوشد امکان استعلا را نشان دهد. کانت انسان را براساس زمان می‌شناسد و صور ظهور برای کانت عبارتند از زمان و مکان اما مکان به تدریج در دل زمان حذف می‌شود و زمان صورت کلی مشهود است. در واقع هایدگر سعی در گفتن این مطلب دارد که کانت انسان را براساس زمان می‌فهمد. یکی از دشوارترین قسمت‌های کتاب نقد عقل محض، بحث شمایسم است. در این بحث کانت نشان می‌دهد که مقولات با عنصر زمان پیوند دارند. در واقع هایدگر می‌گوید شاکله‌سازی قلب کتاب نقد عقل محض است.

### ارزش و اعتبار تفسیر هایدگر از کانت

این بحث نخستین بار با کاسیرر شروع شد. کاسیرر در مقاله‌ای تحت عنوان (درباره کانت و مسائل مابعدالطبیعه هایدگر) که در واقع یک نقد کتاب است، صراحتا اعلام می‌کند که هایدگر در مقام یک غاصب با کانت برخورد کرده و حرف‌هایی را که قبلا درباره وجود و زمان زده از جانب کانت بیان کرده است. تفسیر او در واقع یک تفسیر من‌عددی و یک تفسیر به رای است. هایدگر با زبان طنزگونه و بسیار فکورهانه در جواب مخالفان می‌گوید: مخالفان من باید بدانند که دیالوگ بین متفکران با تفسیرهای فیلولوژیک بسیار متفاوت است. در واقع هایدگر می‌خواهد بگوید که تفسیرهایی از قبیل تفسیرهای کاسیرر، تفسیر نیست بلکه فیلولوژیک و نسخه‌شناسی است. هایدگر معتقد است گاه یک متفکر با متفکر دیگری وارد دیالوگ می‌شود و هر دو طرف صاحب موضع و فکر هستند. بی‌تردید دیالوگ بین دو متفکر قابل قیاس با شرح‌هایی که بعضی‌ها درباره پارهای از متون می‌نویسند، نیست و اگر شما در مسیر این دیالوگ قرار بگیرید وارد حوضه تفکر فلسفی می‌شوید.

هایدگر معتقد است که ما می‌خواهیم کانت را بهتر از خودش بشناسیم (بفهمیم). خود این عبارت نیز از مسائل مناقشه‌آمیز در هرمنوتیک است که آیا اساسا ما می‌توانیم یک متن را بهتر از خود نویسنده بفهمیم یا نه؟

ولی با آن نحو تلقی که من از هرمنوتیک دارم قاعدتا این فهم بهتر امکان‌پذیر است و خود کانت هم

به این امر معتقد است. به هر حال، پاسپرس می‌گوید هیچ‌یک از شارحان کانت هم‌شان او نیستند، اما این سخن پاسپرس در مورد هایدگر صادق نیست. به عنوان یک تجربه و به عنوان یک دانشجوی فلسفه که اکثر تفسیرهای کانت را مو به مو و بارها تکرار کرده می‌گویم که تفسیر هایدگر فوق‌العاده است حتی به لحاظ فیلولوژیک، رجوع به متن و حتی رجوع به آثار دوران جوانی کانت واقعا حیرت‌انگیز است. هایدگر به عنوان یک متفکر، جنبه‌های تحلیلی، پدیدارشناختی و دقت‌نظر فلسفی‌اش گاه رشک‌برانگیز است.

### مقایسه بین تفسیرهای اپیستمولوژیک و اپتولوژیک

هایدگر یگانه فیلسوفی است که از کانت تفسیر اپتولوژیک ارائه داده است. بحث را در چهار محور بیان می‌کنیم.

۱- در مورد کلیات که این دو تفسیر چه تفاوت‌هایی با هم دارند، ۲- در بحث حسیات استعلایی این دو تفسیر چه تفاوت‌هایی با هم دارند، ۳- در بحث منطق استعلایی اینها چه اختلاف‌هایی با هم دارند و ۴- در حوزه خیال استعلایی با هم چه اختلاف‌هایی دارند. دلیل این تقسیم‌بندی این است که کانت برای معرفت دو منبع قائل بود: یکی حس که به وسیله آن با جهان مواجه می‌شویم و دیگر فاهمه که با آن مفهوم، حکم و گزاره می‌سازیم.

کانت در مسیر پژوهش خود ناچار شد بین این دو پلی ایجاد کند و قوه سومی به نام قوه خیال استعلایی را وسط کشید که بین حس و فاهمه ارتباط برقرار کند. در تفسیرهای اپیستمولوژیک معتقدند که نقد عقل محض مهمترین اثر معرفت‌شناختی دوره جدید است، اما به نظر هایدگر نقد عقل محض مهمترین اثر وجودشناختی دوره جدید است و مباحث آن صرفا جنبه فرعی و ثانوی دارد.

مطابق تفسیرهای اپیستمولوژیک هدف فلسفه استعلایی کانت نفی امکان ذاتی مابعدالطبیعه است. مطابق تفسیر هایدگر، هدف اصلی فلسفه استعلایی کانت اثبات امکان ذاتی مابعدالطبیعه است. در واقع کانت معتقد است که ما می‌توانیم به مسائل مابعدالطبیعی جواب دهیم و از نظر هایدگر کانت نتوانست این را اثبات کند.

نکته دیگر اینکه مطابق تفسیرهای اپیستمولوژیک، هدف فلسفه استعلایی نفی فلسفه و تحکیم مبانی علم جدید است. یعنی موفق نشان دادن علم نیوتنی هدف کانت است.

هایدگر معتقد است هدف کانت پی‌ریزی مبانی فلسفه و متافیزیک است نه مبانی علوم تجربی، اگر کانت به علم جدید توجه دارد صرفا به عنوان یک مسئله فرعی است. تفسیرهای اپیستمولوژیک می‌گویند هدف کانت اثبات عدم امکان ذاتی وجودشناسی است یعنی اینکه ما نمی‌توانیم وجود را بشناسیم.

هایدگر معتقد است کانت خواهان تاسیس وجودشناسی بنیادین است و آن را نفی نمی‌کند، کانت خود وجودشناسی را مورد تأمل قرار می‌دهد.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک مهمترین بحث کتاب نقد عقل محض، معرفت‌شناسی و ارائه نظریه معرفتی است. از نظر هایدگر، مسئله اصلی کانت تحت عنوان نقد عقل محض، شناخت ساختارهای وجودی و

وجودشناختی انسان است به این اعتبار که آیا انسان می‌تواند با وجود و وجود فی‌نفسه ارتباط داشته باشد یا نه؟

به نظر تفسیرهای رایج اپیستمولوژیک، فلسفه کانت، فلسفه انتقادی است و با فلسفه کانت می‌توان همه فیلسوفان گذشته را مورد نقد قرار داد. از نظر هایدگر فلسفه کانت فلسفه انتقادی نیست. فلسفه کانت آینه تمام‌نمای فلسفه جزمی دوره خودش است. کانت به‌رغم اینکه ادعا می‌کند که من فلسفه نقدی بیان می‌کنم، اما خود فلسفه کانت آینه تمام‌نمای سنت متافیزیکی است که کانت در آن قرار دارد. در واقع خود فلسفه انتقادی مبتنی بر مفروضاتی است که همه این مفروضات غیرانتقادی هستند. به تعبیر دیگر فلسفه انتقادی خود فلسفه‌ای غیرانتقادی است. بنا بر تفسیرهای رایج اپیستمولوژیک هر جا کانت استعلا را به کار می‌برد یعنی اپیستمولوژیک (یعنی معرفت‌شناختی)، برعکس هایدگر معتقد است استعلا یعنی وجودشناختی.

تفسیرهای اپیستمولوژی بیشتر به ویرایش دوم نقد عقل محض توجه دارند. تفسیر هایدگر بیشتر معطوف به ویرایش اول است و این نکته بسیار مهم است، چون کانت از کتاب نقد عقل محض دو ویرایش دارد. در ویرایش دوم پای قوه دیگری را به نام قوه خیال به میان می‌کشد. قوه خیال در ویرایش اول نقش بسیار عمده‌ای دارد، اما کانت در ویرایش دوم نقش قوه خیال را کم می‌کند و نقش فاهمه را برجسته می‌نماید. هایدگر معتقد است کانت در ویرایش اول به بصیرت‌های بسیار اساسی‌ای در مورد اهمیت قوه خیال دست یافته است، اما به دلیل اینکه او تحت تاثیر متافیزیک و منطقه ارسطویی بود و به این دلیل که قوه خیال در منطق و مابعدالطبیعه سنتی تحقیر و عقل و فاهمه تمجید می‌شود، کانت از بصیرت‌های اساسی که به دست آورده عقب‌نشینی می‌کند.

مطابق تفسیرهای اپیستمولوژیک، استعلا برای انسان امکان‌پذیر نیست.

اما هایدگر در تفسیر انتولوژیک خود معتقد است که حقیقت انسان چیزی جز استعلا نیست، وقتی می‌گوییم استعلا یعنی نسبت ما با وجود، وقتی می‌گوییم وجود یعنی وجود فی‌نفسه، وجود فی‌نفسه یعنی همان حقیقت بنیادین و این حقیقت بنیادین وجود چیزی جز امر کسی نیست (وجود فی‌نفسه همان حقیقتی است که بنیاد جهان است و ما به تعبیر تئولوژیک خود، آن را خدا می‌نامیم) و هایدگر از این تعبیر تئولوژیک بنا به دلایلی امتناع می‌کند و می‌گوید وجود فی‌نفسه از نظر هایدگر وجود انسان چیزی نیست جز استعداد آدمی با نیت وجود فی‌نفسه در تفسیرهای اپیستمولوژیک عناصر ماتقدم تجربه یعنی آنچه که مربوط به ساختار ذهنی است و تجربه را امکان‌پذیر می‌کند.

یعنی آنچه که تجربه نیست و تجربه را امکان‌پذیر می‌کند، اما آنچه که ماتقدم است از نظر هایدگر یعنی دریافت پیشینی از وجود موجود و مربوط به ساختار ذهن نیست بلکه به دریافت من از وجود موجود مربوط است. در تفسیرهای اپیستمولوژیک گفته می‌شود هر معرفت تجربی مبتنی بر امور و ساخته‌های ماتقدم، یعنی زمان و مکان و مقولات است. هایدگر تفسیر می‌کند که در واقع منظور کانت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مقاله جامع علوم انسانی

است، یعنی به معرفت تجربی دست پیدا می‌کنیم. از نظر هایدگر مهمترین مسئله کانت، احکام تالیفی ماتقدم است که آن را در چندین معنای گوناگون به کار برده است. کانت از احکام تالیفی ماتقدم به عنوان بنیاد معرفت صحبت می‌کند.

هایدگر از پنج نوع تالیف سخن می‌گوید و تالیف مورد نظرش، تالیف حقیقی محض است که مقدم بر تالیف مفهومی است. در واقع آنچه که کانت آن را تالیف حقیقی می‌نامد چیزی است که هایدگر آن را استعلا (Transendent) یعنی پیوند با موجودات که یکی از مشخصات وجود (Existansial) انسان است، می‌نامد.

مطابق تفسیرهای رایج، تالیف محمولی، یعنی علم حصولی بنیاد معرفت است. مطابق تفسیر هایدگر، تالیف حقیقی محض، یک نوع شهود و حضور نسبت

این است که تحلیل مبتنی بر فهم انتولوژیک است، هر فهمی که ما از موجودات داریم مبتنی بر فهمی است که از وجود داریم.

مطابق تفسیرهای اپیستمولوژیک، مفهوم عقل، در نقد عقل محض، مفهومی سلبی و منفی دارد یعنی از نظر کانت عقل محض نمی‌تواند به معرفت برسد.

از نظر هایدگر، عقل محض همان قوه‌ای است که ما به آن معرفت ماتقدم پیدا می‌کنیم، عقل محض طنین منفی ندارد بلکه این طنین ایجابی است.

برای تفسیرهای رایج، نقد عقل محض، طنین ضد مابعدالطبیعی دارد. گویی کانت می‌خواهد جلوی بلندپروازی‌های مابعدالطبیعی جزمی را بگیرد.

هایدگر معتقد است که نقد عقل محض برای کانت یعنی بررسی قوه‌ای که ما به واسطه آن معرفت و دریافت پیشین از وجود موجود که شالوده هرگونه معرفتی

انسان به عنوان سوزه و تلقی جهان با شیء به عنوان ایزه و رابطه انسان با جهان براساس رابطه ادراکی سوزبه - ایزه است.

تفسیر هایدگر از کانت مبتنی بر تخریب سوبژکتیویسم دکارتی است. به نظر هایدگر، از نظر کانت بین Thing و Object تفاوت است و رابطه انسان و جهان فقط رابطه ادراکی نیست بلکه یک نوع حضور و شهود وجود دارد و این رابطه حصولی نیست. هایدگر می‌کوشد چگالی بحث انسان، جهان و حقیقت را از سوزبه به ایزه منتقل کند. کتاب کانت دو قسمت دارد: ۱- حسیات استعلایی ۲- منطق استعلایی.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک، منطق استعلایی قلب و محور اصلی بحث نقد عقل محض است اما مطابق تعبیر هایدگر، حسیات استعلایی محور اصلی نقد عقل محض است.

در واقع در تفسیرهای اپیستمولوژیک تکیه بر فاهمه است و معرفت به منزله اندیشه شهودکننده تلقی می‌شود، یعنی اصل اندیشه است.

اما هایدگر در تفسیر خود شهود را محور اصلی معرفت می‌داند، یعنی اصل شهود است. در تفسیر اپیستمولوژیک، معرفت اولاً و بالذات یعنی صدور حکم. در تفسیر هایدگر معرفت اولاً و بالذات مشهود است. از نظر اپیستمولوژیک، صور شهود یعنی زمان و مکان، دو چارچوب ذهنی هستند که ما همه جهان را در چارچوب زمان و مکان تجربه می‌کنیم.

از نظر هایدگر مکان در دل زمان تعبیر می‌شود و زمان یکی از دو عنصر اساسی معرفت محض است، یعنی زمان یکی از عناصر اصلی معرفت انتولوژیک است و این از عناصر اصلی مواجهه ما با وجود فی‌نفسه است.

#### در تفسیرهای اپیستمولوژیک، منطق

استعلایی قلب و محور اصلی بحث نقد عقل محض است اما مطابق تعبیر هایدگر، حسیات استعلایی محور اصلی نقد عقل محض است.

#### زمان از نظر کانت

کانت از زمان به عنوان صور شهود صحبت می‌کند. در همه تفسیرهای اپیستمولوژیک این زمان، زمان علمی است، زمان نیوتنی است، اما از نظر هایدگر این زمان، زمان وجودی است نه نیوتنی بلکه زمان آگوستینی است.

#### منطق استعلا

مطابق تفسیرهای رایج، منطق استعلایی یعنی بحث از فاهمه و عمل صدور حکم، مثل منطق ارسطویی. از نظر هایدگر منطق استعلایی یعنی انتولوژیک. از نظر او مفاهیم محض فاهمه در واقع مفاهیم انتولوژیک، توصیف‌گر وجود اشیا هستند نه توصیف‌گر فعالیت‌های ذهن بشر علاوه بر اینکه کارکرد منطقی هم دارند.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک مقولات فاهمه مستقل از شهود محض و تفکر محض بررسی می‌شود. از نظر هایدگر مقولات فاهمه را نمی‌توان مستقل از

به موجودات بنیاد و شالوده معرفت است. مطابق تفسیرهای رایج احکام ثانوی حاصل تجربه هستند، احکام معمولاً سه جزء دارند (موضوع، محمول، نسبت حکمی) احکام ثانویه دو جزء دارند، مثل: دیوار هست.

از نظر هایدگر احکام ثانویه، یعنی فهم وجود موجودات بنیاد معرفت تجربی هستند نه حاصل تجربه. از نظر تفسیرهای اپیستمولوژیک، استعلا امکان‌پذیر نیست (دستیابی به وجود موجود).

از نظر هایدگر استعلا اجتناب‌ناپذیر است، نه اینکه امکان‌پذیر نیست.

از نظر تفسیرهای رایج انقلاب کپرنیکی کانت به معنای عدم امکان دسترسی انسان به وجود اشیاست یعنی همواره به پدیدارها دستیابی داریم و به وجود فی‌نفسه دسترسی نداریم.

از نظر هایدگر انقلاب کپرنیکی کانت برای نخستین‌بار نشان می‌دهد که چگونه امکان دسترسی مستقیم به خود اشیا و شیء فی‌نفسه را داریم.

مطابق تفسیرهای رایج، انقلاب کپرنیکی کانت معنا و مفهوم سنتی حقیقت را مطابق تلقی ارسطویی که حقیقت باید از مطابقت ذهن با عین به دست آید متزلزل کرده و دیگر حقیقت مطابقت ذهن با عین نیست بلکه مطابقت عین با ذهن است.

از نظر هایدگر، کانت با انقلاب کپرنیکی معنای سنتی حقیقت را تثبیت کرد و مرحله مقدماتی‌تر و بنیادی‌تر حقیقت نشان داد که امکان مطابقت را فراهم می‌کند.

مطابق تفسیرهای رایج، کانت خواهان تکیه بر معرفت تجربی است. از نظر هایدگر کانت خواهان تکیه بر حقیقت استعلایی است، یعنی همان چیزی که متعلق تفکر مفهومی ما قرار نمی‌گیرد.

بنیاد تجربه است، اما خود بی‌آنکه تجربه شود. فلسفه استعلایی کانت یعنی توجه دادن ما به حوزه‌ای از معرفت استعلایی، به این معنا که این معرفت بنیاد تجربه است بی‌آنکه خود تجربه‌پذیر باشد.

مطابق تفسیرهای رایج، کانت خواهان تکیه بر معرفت عینی است. از نظر هایدگر کانت تکیه بر معرفت ذهنی ندارد بلکه تکیه بر معرفت استعلایی دارد یعنی معرفت استعلایی است که معرفت عینی را امکان‌پذیر می‌سازد.

مطابق تفسیرهای رایج، از نظر کانت معرفت بشر پدیداری است، یعنی پدیدار در برابر شیء فی‌نفسه قرار دارد. یک نوع ثنویت داریم، یک شیء فی‌نفسه که به آن دسترسی نداریم و یک پدیدار، مطابق تفسیر هایدگر معرفت انسان پدیداری است و پدیدار با شیء فی‌نفسه وحدت دارد.

مطابق تفسیرهای رایج براساس انقلاب کپرنیکی و ثنویت پدیدار و شیء فی‌نفسه، همواره یک دیوار و مانعی وجود دارد که یک طرف آن X و ناشناخته است که به آن دسترسی وجود ندارد و فقط به معرفت پدیداری یعنی تجربی دسترسی وجود دارد.

از نظر هایدگر، اساساً بین ذهن و جهان دیوار و مانعی وجود ندارد و رابطه انسان و جهان براساس یک نوع شفافیت است.

تفسیرهای اپیستمولوژیک نقد عقل محض را براساس سوبژکتیویسم دکارتی تفسیر می‌کنند. تلقی

شهود بررسی کرد.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک بحث شاکله‌سازی کانت که بحث رابطه زمان و مکان است غالباً مبهم باقی می‌ماند و غیرقابل فهم است.

از نظر هایدگر بحث شاکله‌سازی مفاهیم محض فاهمه یعنی بحث از رابطه زمان و مقولات، قلب نقد عقل محض است و کانت در شاکله‌سازی در پی نشان دادن این است که چگونه زمان افقی است که وجود فی‌نفسه خود را بر ما آشکار می‌کند. از نظر هایدگر تالیف محض اشاره به دریافت وجود موجود می‌کند یعنی به استعلا و نسبت آدمی با وجود محض.

#### قوه خیال استعلایی

در تفسیرهای اپیستمولوژیک، توجه‌ای به نقش اساسی قوه خیال نمی‌شود، آنچه اصل است قوه فاهمه است و یکی از کارکردهایش همان قوه خیال است یا نهایتاً قوه خیال، قوه‌ای در کنار حس و فاهمه است.

هایدگر معتقد است که قوه خیال عناصر مشترک حس و فاهمه است و مرکز شکل‌دهنده معرفت محض. یعنی با قوه خیال، با معرفت غیرحصولی است که می‌توان با وجود فی‌نفسه مواجه شویم.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک، قوه خیال یک قوه روان‌شناختی است که متعلق به موضوع علم روان‌شناسی است.

آنچه که هایدگر به آن دازاین می‌گوید از نظر هایدگر، کانت به آن قوه خیال می‌گوید. قوه خیال به زبان اسطوره‌ای و در زبان افلاطون روح نامیده می‌شود. قوه خیال یک قوه روان‌شناختی نیست.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک مسئله اصلی در استنتاج استعلایی حکم است یعنی معتقدند کانت راجع به حکم صحبت می‌کند. از نظر هایدگر مسئله اصلی در استنتاج استعلایی به هیچ‌وجه مسئله حکم نیست بلکه استنتاج استعلایی یک نوع انسان‌شناسی است. منتها نه انسان‌شناسی تجربی بلکه شناخت انسان به معنای تحلیل ساختارهای وجودی و وجودشناختی انسان است.

در تفسیرهای اپیستمولوژیک، در بحث استنتاج استعلایی، کانت مفاهیمی دارد که قابل درک نیست. مثل عینیت عینیت، متعلقیت متعلق (The Objectivity of Object) یا متعلق به‌طور کلی.

از نظر هایدگر، آنچه کانت به عنوان عینیت عینیت و متعلقیت متعلق می‌گوید چیزی جز وجود فی‌نفسه نیست. استنتاج استعلایی در بر دارنده مسئله وحدت بنیادین دو عنصر ذاتی معرفت محض است. در تفسیرهای اپیستمولوژیک، بنیاد مقولات در عرصه روان‌شناسی و منطق چیست و جوی می‌شود. در تفسیرهای اپیستمولوژیک، زمان حاصل قوه خیال است. مطابق تفسیر هایدگر زمان در انسان است.

عظیم‌ترین بنیادهای امکان تجربه کانت از سه تالیف استعلایی صحبت می‌کند:

(۱) تالیف استعلایی دریافت (۲) تالیف استعلایی بازآفرینی و (۳) تالیف استعلایی بازشناسی.

در تفسیرهای رایج، اینها سه نوع تالیف روان‌شناختی و منطقی هستند، یعنی سه نوع صدور حکم. در تفسیر هایدگر اینها سه نحوه بودن انسان هستند که افقی را تشکیل می‌دهند که این افق، افق زمان است و در این افق وجود محض، خودش را در ما آشکار می‌کند.